



ناسیونالیسم و ملی گرائی

۲

اسلام و نظریه جهان وطنی

پژوهشگاه جعفر سبحانی مطالعات فرهنگی

تساوی انسانها در اسلام یک واقعیت آفرینشی است نه یک مصلحت و صلاح اندیشی. سخنان تاریخی پیامبر گرامی - مبارزه پیامبر گرامی با تبعیضات قومی و نژادی - تحلیل آیه انا خلقناکم من ذکر و انثی - ملی گرائی به معنی امروز ارتباط به علاقه به آب و خاک و یا ملت و فرهنگ آن ملت ندارد.

ویرانگریهای ناسیونالیسم:

- ۱ - پرورش روح طفیانگری ۲ - محو وحدت اسلامی
عوامل ملیت ساز از نظر اسلام - وحدت عقیده یگانه عامل ملیت ساز است -
بی ارزشی دیگر عوامل مانند وحدت زبان، خاک، خون و...

در دنیائی که مردم اسیر تعصبات قومی، قبیله‌ای و نژادی بودند اسلام نفخه تازه‌ای دمید و با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود، تعصبات قومی و نژادی و دینی را با یک نوع جهان‌وطنی چاره کرد یعنی مترقی‌ترین نظریه‌ای که امروز دانشمندان و سیاستمداران جهان آن را پیش‌بینی می‌کنند و می‌گویند: «ملل جهان با این راهی که در پیش گرفته‌اند، خواهی نخواهی به طرف هدف ایدآلی قدیم، یعنی تشکیل حکومت واحد جهانی می‌روند».

این است که اسلام به حد و مرز جغرافیائی قائل نیست و تمام جهان را یک کشور دانسته و می‌فرماید: یا عبادی الذین آمنوا انّ ارضی واسعة فاتّای فاعبدون^۱.

ای بندگان مؤمن من زمین من وسیع و پهناور است [هر کجا می‌خواهید باشید] پس مرا ستایش کنید.

چون واحدهای اجتماعی یعنی خانواده، قبیله، نژاد، ملت و ملیت، نوعی احساسات و تعصبات پدید می‌آورد و احیاناً در واحدهای بزرگتر ملت یعنی منطقه و قاره، نیز ممکن است این احساسات پیدا شود، و آسیائی به اروپائی، اروپائی به آفریقائی، امریکائی به اروپائی، سفیدپوست به سیاه‌پوست و... فخر و مباهات کند، بدین جهت اسلام مرز اسلامی را ملاک وحدت دانسته تا تمام اختلافات قبیله‌ای، زبانی، نژادی و امثال

اینها از بین برود.

در اسلام هیچ نژادی بر نژاد دیگر برتری ندارد، اسلام از هر نظر ساده و بی‌رنگ بوده و مقیاسهای اسلام، کلی و جهانی است زیرا بر اساس فضائل انسانی از قبیل علم و تقوا و پاکی می‌باشد. بلکه اسلام با تعصبات ملی به شدت نبرد کرده و مردم را به خدای واحد و اسلام واحد و قرآن واحد دعوت کرده است برای همین بود که قدرت و نفوذ سیاسی قوم عرب بیش از یک قرن نپائید که ملتهای دیگر را نیز فراگرفت، یعنی احساسات نژادی و زبانی و... به کلی مغلوب گردید و ملت‌هایی که اسلام بر آنها عرضه می‌شد آنچنان اسلام را در آغوش گرفتند که خود، خدمتگزار اصلی مبلغ و مروج این دین در میان سایر ملل و از آن جمله ملت عرضه‌کننده یعنی (عرب) درآمدند و توانستند قسمت مهمی از جهان را زیر نفوذ خود قرار دهند.

آری حکومت بزرگ اسلام، همچنان رو به توسعه بود و از مرز هند تا آخرین نقطه شمال آفریقا (اسپانیا) و تا مرز فرانسه همه جا، بانگ مؤذن بر مناره‌ها شنیده می‌شد، و یک زبان و یک دین می‌خواست استقرار پذیرد، و وحدتی نو، می‌رفت تا جای گزین کثرتی فرسوده شود و اتحادی مقدس در جای پراکندگی و تضاد چهره نماید.

اسلام که یک حکومت عظیم جهانی بود با سماحت و تساهلی که از مختصات اساسی آن به شمار می‌رفت موازی و آداب بی‌زیان

(۱) - سوره عنکبوت آیه ۵۶.

اقوام مختلف را تحمل کرد، همه را بهم درآمیخت و از آن چیز تازه‌ای ساخت. فرهنگ تازه‌ای که حدود و ثغور نمی‌شناخت، مسلمانان از هر نژاد که بودند خود را در وطن خویش و دیار خویش می‌یافتند.

به قول مؤلف کتاب ارزشمند «کارنامه اسلام»: یک شیخ ترمذی یا بلخی در قونیه و دمشق مورد تکریم و احترام عامه بود و یک سیاه اندلسی در دیار هند عنوان قاضی می‌یافت، همه جا، در مسجد در مدرسه، در خانقاه، در بیمارستان از هر قوم مسلمان، نشانی بود و یادگاری، اما بین مسلمانان نه اختلاف جنسیت مطرح بود نه اختلاف تابعیت، همه جا یک دین بود و یک فرهنگ، فرهنگ اسلامی که فی‌المثل زبانش عربی بود، فکرش ایرانی، خیالش هندی، و بازویش ترکی، اما دل و جانش اسلامی بود و انسانی، پرتو آن در سراسر قلمرو اسلام وجود داشت، مدینه، دمشق، بغداد، ری، نیشابور، قاهره، قرطبه، غرناطه، قونیه، قسطنطنیه، کابل، لاهور، و دهلی، زادگاه آن هم همه جا بود و هیچ جا، در هر جا از آن نشانی بود و در هیچ جا رنگ خاصی بر آن قاهر نبود، اسلامی بود نه شرقی و نه غربی با این همه رشد و نمو آن در طی مدت سه چهار قرن متوالی چنان سریع بود که فقط به یک معجزه شگرف می‌ماند^۱.

برابری تا سرحد برادری

اسلام برابری انسانها را از برابری حقوقی تا درجه برابری حقیقی بالا می‌برد و برابری را

به برادری ارتقاء می‌دهد.

در اسلام مسأله تساوی عمومی همه انسانها به صورت یک واقعیت قطعی بیان شده است، به این معنی که از نظر اسلام برابری انسانها یک واقعیت و یک حقیقت است نه یک مصلحت و صلاح اندیشی و انسانها همه از نظر آفرینش واقعاً با یکدیگر برابرند نه اینکه باید برابر باشند.

برخلاف طرفداران حقوق بشر و روشن فکران کذائی و گردانندگان سازمانهای بین‌المللی که تساوی انسانها را به صورت پند و اندرز و توصیه اخلاقی، یا به شکل تدبیر سیاسی عنوان می‌کنند، اسلام فکر برابری عمومی انسانها را یک واقعیت شمرده و آن را یک اصل مسلم و قطعی معرفی می‌کند و مبنای این تساوی را نیز خلقت و طبیعت انسان می‌داند.

از دیدگاه اسلام، انسانها همه از یک پدر و مادر مشترک آفریده شده‌اند، همه انسانها فرزندان یک پدر و مادر و اعضاء یک خانواده‌اند، تمام افراد بشر از نفس واحدی که همسرش نیز از همان خلق شده، آفریده شده‌اند و از این دو همه مردم بوجود آمده‌اند.^۲ در اسلام همه افراد بشر، نژادهای گوناگون و طبقات گروهها، همه از نظر شرافت خانوادگی، مشترک هستند و کسی را بر کسی دیگر فضیلتی نیست جز از راه تقوی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی و

(۱) - کارنامه اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب

ص ۲۳.

(۲) - سوره نساء آیه ۱.

جعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم^۱

ابن عباس در شأن نزول این آیه می گوید: یکی از بردگان، دختری را از طایفه بنی بیاضه خواستگاری کرده بود، پیامبر به بستگان دختر فرمود: با او موافقت نکنند، آنها در پاسخ گفتند: یا رسول الله شما می فرمائید ما دختران خود را به بردگان بدهیم؟

این سخن بر پیامبر گرامی گران آمد و این آیه نازل شد و بدین وسیله امتیازاتی که به شدت در میان عرب جاهلی حکمفرما بود، ملغی گردید.

پیامبر گرامی می فرماید: همه شما فرزندان آدم و از خاک آفریده شده اید کسانی که به پدران خود بالیده و خود را از دیگران بهتر می دانند باید از این عقیده برگردند و گرنه در نزد خداوند پشیزی ارزش نخواهند داشت.^۲

و نیز در خطبه حجة الوداع، در میان انبوه حجاج فرمود: یا ایها الناس ان الله تعالی اذهب عنکم نخوة الجاهلیة و فخرها بالآباء کلکم من آدم و آدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی.^۳

ای مردم خداوند غرور جاهلیت و تفاخر به نیاکان را از میان برده، همه از نسل آدم هستید و آدم از خاک به وجود آمده، هیچ عربی نسبت به عجمی فضیلت و برتری ندارد مگر به تقوی.

در بیان دیگری فرماید: الناس کلهم سواء کاستان المشط.^۴

مردم مانند دندانهای شانه با هم برابرند. و در روایت دیگر آمده است: الناس

کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودية.^۵ مردم همه آزادند مگر کسی که خود به بردگی خویش اقرار نماید.

قرآن، پس از تثبیت اصل تساوی بشر در پیشگاه خداوند و در اصل خلقت، اعلام کرد که: ما ارسلناک الا کافة للناس^۶ چون دعوت اسلام مانند تابش آفتاب برای همه بندگان خدا است.

پیامبر اکرم فرمود: لیس منا من دعا الی عصبیة بلکه هدف از این دعوت تأسیس امت جهانی است. لذا جامعه ای که پیامبر گرامی (ص) در نخستین مراحل دعوت تشکیل داد آن را از نژادهای مختلف برگزید و صهیب از روم، بلال از حبشه سلمان از ایران و خباب از نبط و علی (ع) هم از عرب، اعضاء این جامعه کوچک بین المللی بودند.

علی (ع) فرمود: السباق خمسة فانا سابق العرب و سلمان سابق فارس و صهیب سابق الروم و بلال سابق الحبشة و خباب سابق النبط.^۷

مخاطب اسلام، خواص و زبندگان، اشراف و نجبا، فلاسفه و علماء (یا به قول

(۱) - سوره حجرات آیه ۱۳.

(۲) - تفسیر ابن کثیر، سوره حجرات.

(۳) - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۴۱۲.

(۴) - من لایحضره الفقیه ص ۵۷۵ - با یک کلمه

تفاوت، حاشیه کتاب الجامع الصغیر بنام کنوز الحقائق،

فی حدیث خیر الخلاق ص ۱۳۳.

(۵) - وسائل الشیعه ط بیروت ج ۱۶ باب ان الاصل

فی الناس الحرّیة ص ۳۳.

(۶) - سوره سبا آیه ۲۸.

(۷) - خصال صدوق ج ۱ مترجم ص ۲۷۹.

❖❖❖

* اسلام با تعصبات ملی به شدت مبارزه کرده و مردم را به خدای واحد و اسلام واحد و قرآن واحد دعوت کرده است.

❖❖❖

بعضیها پاک خونان) نیست و اسلام از این نوع تقسیم بندیهای مصنوعی که مکتبهای مختلف جامعه شناسی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و تاریخی برآن بنیاد شده اند، کاملاً مبرا است.

اسلام با هیچ فکری مثل ناسیونالیسم و برتری نژادی و نظام طبقاتی مخالفت نکرده است زیرا فکر طبقاتی با توحید، و فکر توحیدی تضاد کامل دارد، ولذا هر چیزی که باعث تقویت این فکر مذموم باشد اسلام از آن به شدت جلوگیری می نماید.

گویند: روزی غلام سیاهی با عبدالرحمان بن عوف که از سرمایه داران بزرگ عرب به شمار می رفت، نزاعشان شد، عبدالرحمان خشمگین شده به او گفت: ای سیاهزاده، چون این سخن به گوش پیامبر(ص) رسید برآشفت و به عبدالرحمان فرمود: هیچ سفیدزاده ای بر سیاهزاده ای برتری ندارد جز به تقوی و پیروی از حق.^۱ نقل شده است روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر نشسته بود و عده ای از یاران پیامبر نیز حاضر بودند سخن از اصل و نسب به میان آمد، هرکس درباره اصل و نسب خود چیزی

می گفت، نوبت که به سلمان رسید، به او گفتند تو هم از اصل و نسب خود بگو: فرمود: انا سلمان بن عبدالله كنت ضالا فهداني الله عزوجل بمحمد(ص) وكنت عائلا فاغثني الله بمحمد(ص) وكنت مملوكا فاعتقني الله بمحمد(ص) هذا نسبي وهذا حسبي من سلمان فرزند بنده خدا هستم، گمراه بودم و خدا به وسیله محمد(ص) هدایتم کرد، بی چیز بودم و به وسیله او بی نیازم ساخت، برده بودم از طریق او آزادم کرد، این حسب و نسب من است.

در این موقع پیامبر(ص) وارد شد و سلمان جریان را به عرض حضرت رساند: رسول گرامی(ص) رو به آن جماعت کرد- که همه از قریش بودند- فرمود: یا معشر قریش ان حسب الرجل دینه، و مروته خلقه، واصله عقله وقال الله عزوجل: «انا خلقناکم من ذکر وانثی و...» ثم قال النبی(ص) لسلمان لیس لاحد من هؤلاء علیک فضل الا بتقوی الله عزوجل وان کان التقوی لك علیهم فانت افضل.^۲

ای گروه قریش، حسب مرد دین اوست و مردانگیش اخلاق او است و اصل و نسبش خرد و عقل او است، بعد پیامبر گرامی آیه «انا خلقناکم من ذکر وانثی...» را خواند و سپس به سلمان فرمود: هیچ کدام از اینها بر تو برتری و فضیلتی ندارند جز به تقوی و اگر تقوای تو بیشتر از آنها باشد، تو برتر از آنهائی.

(۱) - سیستم سیاسی اسلام ص ۱۵۳.

(۲) - روضه کافی مترجم ج ۱ ص ۲۶۳-

بحارالانوار ج ۲۲ ص ۳۸۲.

رسول اکرم (ص) در مواقع زیادی این جمله را تذکر می دادند:

إيها الناس كلکم من آدم و آدم من تراب لافضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی^۱.

همه، فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، عرب نمی تواند بر غیر عرب ادعای برتری کند مگر به تقوا.

آری پیامبر گرامی (ص) افتخار به اقوام گذشته را کار پست خوانده و مردمی را که به اینگونه امور اشتغال می ورزند به «جُقل» (که یکی از حیوانات کثیف است) تشبیه می کرد و می فرمود: لیدعن رجال فخرهم باقوام انما هم فحم من فحم جهنم اولیکونن اهلن علی الله من الجمعلان التی تدفع بانفها النتن»^۲.

یعنی: آنان که به نژاد خود تفاخر می کنند اینکار را رها کنند، بدانند که مایه افتخار آنان، چیزی جز ذغالی از ذغال جهنم نیست، باید بدانند اگر این کار را رها نکنند، در نزد خدا از جُقل هائی که کثافات را با خود حمل می کنند، پست ترند.

رسول گرامی (ص) کاملاً مراقبت می کرد که پای تعصبات قومی و نژادی که خواه ناخواه عکس العمل هائی در دیگران ایجاد می کرد، به میان نیاید.

در جنگ احد یک جوان مسلمان ایرانی ضربتی به یکی از نفرات دشمن وارد آورد و از روی غرور گفت: این ضربت را از من بگیر، منم یک جوان ایرانی، رسول گرامی متوجه سخن او— که ممکن بود تعصب دیگران را

برانگیزد— گردیده و فرمود: چرا نگفتی منم یک جوان انصاری؟^۳.

و برای اینکه عربها به خاطر زبان عربی که زبان قرآن است به دیگران فخر نفروشد روی این قسمت که عربیت جز یک زبان گویا چیزی نیست، تأکید زیادی شده است: ان العربیة لیست باب والد ولکنها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغه حسبه...^۴ عربیت پدر کسی به شمار نمی رود فقط زبان گویائی است، آنکه عملش نتواند او را به جائی برساند، حسب و نسبش او را به جائی نمی رساند.

مفید (ه) استاد شیعه در کتاب اختصاص نقل می کند که یک روز سلمان وارد مسجد شد و پیامبر (ص) نیز در مسجد حضور داشت، سلمان از طرف پیامبر و مسلمانان مورد احترام واقع گردید، سلمان را به خاطر اینکه پیرمرد محترمی بود و برای بزرگداشت مقام علم و ایمان و خصوصیاتش که با پیامبر و خاندانش داشت، در صدر مجلس جای دادند.

بعد از سلمان یکی از صحابه وارد شد همینکه نظری به سلمان افتاد که در صدر مجلس نشسته است، تعجب کرد و در حالی که قیافه تمسخر آمیزی به خود گرفته بود، گفت: من هذا العجمی المتصدر فیما بین العرب؟ این عجمی کیست که بر ما

(۱) - تحف العقول ص ۳۴ - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۴۱۲.

(۲) - سنن ابوداود ج ۴ ص ۳۳۱ ط بیروت

(۳) - سنن ابوداود ج ۴ ص ۳۳۲ ط بیروت

(۴) - کافی ج ۸ ص ۲۴۶.

عربها پیشی گرفته است؟

پیامبر بعد از شنیدن این سخن غرورآمیز بر فراز منبر رفته و در قسمتی از سخنان خویش فرمودند: ان الناس من عهد آدم الی یومنا هذا مثل اسنان المشط، لا فضل للعربی علی العجمی ولا للاحمر علی الاسود الا بالتقوی...^۱

مردم بدانید از زمان آدم تا امروز، انسانها همچون دندانهای شانه، مساوی و برابر بوده‌اند و هیچگونه امتیازی عرب بر عجم و سرخ پوست بر سیاه پوست ندارد، بلکه تنها برتری و امتیاز با تقوی و پرهیزکاری است.

علی (ع) نیز با فکر انحرافی تعصب نژادی به شدت مبارزه می کرد و چون برادرش عقیل به اصل مساوات در تقسیم بیت المال به امام اعتراض کرد و گفت: والله لتجعلنی واسود بالمدينة سواء؟ به خدا مرا با یک شخص سیاه در مدینه برابر و یکسان قرار می دهی؟

امام فرمود: بنشین، آیا جز تو در اینجا کسی نبود که سخن بگوید: وما فضلك علیه الاسبابفة اوبتقوی^۲ تو بر آن سیاه برتری و فضیلتی نداری جز به سابقه در دین یا به تقوی و پرهیزکاری.

بر همگان روشن است که در شریعت اسلام ناسیونالیستی و ملی گرایی مردود و محکوم است و اسلام به همه ملیتها و نژادها یکسان نظر دارد، نه دعوت اسلامی بر عنصر و نژاد تکیه داشته و نه در قوانین اسلام حساسی برای اینگونه امور باز شده است بر عکس اسلام با ناسیونالیست و نژادپرستی بشدت مبارزه کرده، و به ارزشهای کلی و انسانی اعتبار داده است.

اسلام و ملیت

البته اشتباه نشود، مسأله مخالفت اسلام با تعصبات نژادی و برتری جوئیهای قومی و به اصطلاح امروز «ناسیونالیسم» به معنی مخالفت اسلام با وجود ملیتها گوناگون نیست زیرا اسلام در برابر فکر انحرافی تفضیل و برتری نژادی، معتقد به اصل تسویه و برابری نژادی است و در تاریخ اسلام قرنهای، اصل تسویه و برابری ملت ها شعار مسلمانان راستین در برابر تفضیل نژادی بر نژادی دیگر به شمار می رفت و تفضیل یا در اصطلاح امروز «ناسیونالیسم» تشروری ساخته و پرداخته دستگاه خلافت اموی بود.

اعلام اصل تسویه در رابطه با ملت ها، نه تنها به معنی نفی ملیت ها نیست، بلکه اسلام به اصل وجود ملیت ها به عنوان یک واقعیت مسلم و انکارناپذیر معترف است.

به قول بعضیها: قرآن به طور بسیار مشخص وجود ملیت ها را به عنوان واقعیت هائی عینی و طبیعی اعتراف نموده است و جالبتر این است که درست آیه ای از قرآن که غالباً به عنوان انکار ملیت از طرف اسلام بدان استناد می شود، اثبات کننده آنست:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروانی
وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عندالله اتقیکم.^۳

(۱) - الاختصاص، مرحوم مفید ص ۳۳۷ طبع قم.

(۲) - روضه کافی مترجم ج ۱ ص ۲۶۳.

(۳) - سوره حجرات آیه ۱۳.

این آیه بسیار دقیق است و چند مسأله بسیار اساسی و علمی را مطرح کرده است:

۱ - در تقسیم بندی بشریت، ابتداء تقسیم آنها را از نظر جنسیت مطرح می کند که نخستین تقسیم بندی جامعه بشری و نیز در تاریخ، اولین پایه تشخیص طبقات در جامعه های اولیه است.

۲ - تقسیم بندی بشر از نظر شعوب و قبائل یا ملیت ها را عنوان می کند.

۳ - طرح اختلاف میان ملتها، پس از اختلاف جنسیت میان زن و مرد، حاکی از آن است که اختلاف میان ملیتها به همان اندازه مشخص است که اختلاف میان جنسیت ها به همان گونه بدیهی است.

۴ - وضع ملیت ها را همچون خلق جنسیت ها به خود خدا نسبت می دهد «خلقناکم - جعلناکم» یعنی که وجود ملیت های مشخص و مستقل، یک واقعیت طبیعی در خلقت است نه یک فرضیه فلسفی یا قرارداد سیاسی.

۵ - مهمتر از همه فلسفه وجودی این اختلاف طبیعی و الهی در میان ملیت ها علت غائی این گروه بندی در جامعه بزرگ بشری است که بسیار عمیق و علمی است و در عین حال مترقی و انسانی. «لتعارفوا» یعنی ملت ها را در جامعه بشری گوناگون ساختیم تا یکدیگر را بشناسند و وسیله شناخت فراهم گردد و در حقیقت می خواهد میان ملتها تعارف را جانشین تضاد و تنازع و تفاخر و تفوق سازد.

۶ - در پایان، ان اکرمکم عندالله اتقیکم نشان می دهد که علت اعتراف به

وجود طبیعی ملیت های گوناگون همان تعارف است نه تفاخر و بدینگونه است که می کوشد تا از افتادن ملیت به ورطه غیرانسانی قومیت پرستی جاهلی دیرینه و «راسیسم» و «فاشیسم» جدید که مایه بیماری جامعه انسانی و آفت بزرگ ملیت است، مانع گردد، و از طرفی فضیلت انسانی، را با اصالت ملی هماهنگ سازد و مسأله «برتری» را نه در رابطه با میان ملتها، بلکه در رابطه میان انسانها و خدا، یعنی ارزشهای اخلاقی و انسانی مطرح نماید.



*** هیچ سفیدزاده ای بر سیاهزاده ای برتری ندارد جز به تقوی و پیروی از حق.**

پیامبر اسلام (ص)



اسلام ملیتها را به عنوان یک واقعیت عینی می پذیرد ولی احکام فردی و اجتماعی خود را روی ملیت ها مترتب نمی کند بلکه مجموع قدر مشترک ملیتها را که انسان و بنده خدا بودن است، در نظر گرفته، احکام صادر می کند.

اسلام بر این عقیده است که تفاوت ملل ناشی از مشیت الهی است و قرآن اختلاف رنگها و زبانها را مانند خلقت آسمان و زمین از آیات و قدرت الهی می داند و من آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتمکم

والوانکم^۱

و با اصل وحدت وجودی هیچگونه تباینی ندارد زیرا همه جوامع مختلف با نیازهای طبیعی که به یکدیگر دارند، خود را اجزاء جوهری متجانس در مقیاس جهانی می یابند.^۲ آری سر اینکه اسلام در آغاز توانست در میان ملل گوناگون به سرعت سرسام آور پیشرفت کند، و ملتها در مقابل آن از خود مقاومت نشان ندادند، این بود که اسلام آنان را به صورت کلی به سوی سعادت فرامی خواند، مردم خود را در برابر نوعی از ایدئولوژی می دیدند که هرگز قصد نفی ملیت و شخصیت آنان را ندارد، و آنچنان تسامح و سعه صدر دارد که دست رد بر سینه هیچ عاملی نمی زند. در تاریخ اسلام، دوران جوش و جنبش روح ملی گرایی در میان ملل گوناگونی که اسلام را پذیرفته بودند، و در ایران عصر نهضت‌های شعوبیه و ابومسلم و دوران شاهنامه‌نویسی و گرایش به احیای سنتهای گذشته هنگامی شروع گردید، که خلافت نژادپرست عربی به انکار ملیتها پرداخت.

علاقه به وطن در اسلام

گفتیم «ناسیونالیسم» یک فکر انحرافی بوده و مفهوم آن ملی گرایی و نژادپرستی متعصب و دشمن دانستن سایر ملل است، و البته نباید آن را با میهن دوستی و علاقه به وطن و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد.

در تفسیری که نویسندگان مکتبهای سیاسی از ناسیونالیسم دارند، مطالب زیر به

عنوان پایه و اساس ناسیونالیسم به چشم می خورد:

- ۱ - علاقه به آب و خاک که انسان در آنجا پرورش یافته است.
- ۲ - علاقه به ملتی که در میان آنها بزرگ شده است.
- ۳ - حفظ خدمات و ترقیات فرهنگی و تاریخی ملت خویش.

ولی این نوع مفاهیم را نباید مربوط به ناسیونالیسم دانست زیرا وجود این نوع علاقه‌ها در انسان یک امر فطری است و وقتی انسان در آب و خاکی و یا در میان جمعیتی بزرگ شد، علاقه به آنها و یا علاقه به آثار فرهنگی و تاریخی آنها، یک امر طبیعی خواهد بود و هر فردی در خود این مسأله را احساس می کند.

چنانکه پیامبر گرامی در مهاجرت خود از مکه به مدینه، در نیمه راه به یاد مکه زادگاه خود افتاد، و در خود احساس اشتیاق به بازگشت آنجا کرد، وحی الهی نازل شد و به او وعده داد که: ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد.^۳

یعنی آن خدائی که احکام قرآن را بر تو فرض گردانید (و ابلاغ آن را وظیفه تو قرار داد) البته ترا به جایگاه خود بازخواهد گردانید. و این وعده الهی در سال هفتم هجرت جامه عمل پوشید.

(۱) - سوره روم آیه ۲۲.

(۲) - انسان دوستی در اسلام، ترجمه دکتر مهدوی اردبیلی و دکتر غلامحسین یوسفی ص ۱۶۲.

(۳) - سوره قصص آیه ۸۵ - مجمع البیان ج ۷ ص ۲۲۹.

در فتح مکه - که در سال هشتم هجرت انجام گرفت - وقتی رسول خدا (ص) وارد زادگاه خود شد نسبت به آنجا اظهار علاقه نمود و گفت: ای شهر مکه من ترا دوست دارم و اگر مرا مجبور به خروج نمی کردند، هرگز ترا ترک نمی گفتم.

و همچنین در روایتی دیگر چنین آمده: من ایمان الرجل حبه لقومه^۱ یعنی علاقه به ملتی که انسان در میان آنها بزرگ شده است، نشانه ایمان است.

ویرانگری های ناسیونالیسم

در پایان بحث بار دیگر چکیده ضررها و ویرانگری های ناسیونالیسم را یادآور می شویم:

*** در شریعت اسلام ناسیونالیستی و ملی گرایی مردود و محکوم است و اسلام به همه ملیتها و نژادها یکسان نظر دارد.**

۱ - ایجاد روح تجاوز به ممالک دیگر

در ناسیونالیسم روح طغیان گری کاملاً رشد می کند، دولت های قوی می کوشند، سرزمین گروههای هم زبان و هم نژاد را که در خارج کشورشان زندگی می کنند، جزء کشور خود قرار دهند، حتی در خود مستهلک سازند. ناسیونالیسم در اروپا، مایه توسعه اراضی

و کشورگشائی و وسیله عدم اغماض به اقلیت ها گردید، افسانه ها و آئین های نژادی را احیاء کرد و جز تخریب نتیجه دیگری نداشت تا آنجا که منتهی به تجاوز و ایجاد رژیم های دیکتاتوری نازیسم و فاشیسم گردید.

۲ - محور وحدت اسلامی

در نظر اسلام در میان عوامل و عناصر ملیت ساز - از زبان و نژاد و خون و خاک - تنها عقیده مذهبی و وحدت فکری، ملیت ساز است و می تواند مردم را در سود و زیان یکدیگر شریک سازد در حالی که در «ملی گرایی» جریان برخلاف آن است و در این مکتب ملیت ساز عامل دیگری است که هرگز ارتباط به عقیده و فکر ندارد ولی از نظر اسلام، دو انسان هم عقیده برادر و برابر امت و ملت واحدی هستند، چه از نظر عواملی مانند زبان و خاک و نژاد متغایر باشند و چه نباشند، در حالی که از نظر «ناسیونالیسم» جریان برعکس است و در این مکتب دو هم نژاد یا هم زبان و یا هم خاک، ملت واحدی می باشند، هر چند یکی الهی و خداپرست باشد و دیگری ملحد و ماتریالیست.

دامن زدن به ملی گرایی، و حذف وحدت عقیدتی و جایگزین ساختن وحدت نژاد و زبانی، نه تنها ویرانگر وحدت اسلامی است، بلکه مایه اشتعال آتش جنگ میان دو برادر دینی می باشد.

(۱) - سفینه البحار ج ۲ ص ۶۶۸ ماده وطن.

تا یک وحدت فکری نباشد...

امروز از نظر گروه‌های ملی، عواملی مثل: نژاد، زبان، وحدت تاریخ، وحدت اراضی و خون عناصر سازنده ملیت و وحدت ملتها است، اجتماعی که از عناصر مزبور به وجود آید همان است که در علم حقوق به آن ملت می‌گویند، و می‌گویند: در سایه یکی از این عوامل می‌توان اجتماع واحدی را ساخت که در کنار یکدیگر زندگی صمیمانه‌ای داشته باشند.

ولی آنان از یک مطلب غفلت ورزیده‌اند و آن این است: اجتماعی که افراد آن دارای عقائد گوناگون و خواسته‌های متفاوت هستند، و هر کدام و یا هر طبقه‌ای برای خود ایده و فکری دارند، چگونه می‌توانند به صورت یک ملت واحد که همبستگی کامل در میان آنها حکمفرما باشد، زندگی نمایند؟

درست است که عوامل یاد شده بر اتحاد و اتفاق و همبستگی جامعه کمک می‌کند ولی تا یک وحدت فکری و روحی و یگانگی در هدف و عقیده در کار نباشد، اتحاد و پیوستگی افراد تحت این عوامل و عناصر غیرارادی، پایدار نخواهد بود.

و اگر روزی برای هدف مشترکی دست اتحاد به سوی هم دراز کنند و دست هم دیگر را به عنوان برادری بفشردند، پس از نیل به هدف چیزی نخواهد پائید که اختلاف فکری و روحی، اختلاف خواستها و اراده‌ها، تضاد و تضاد عجیبی در میان آنها به وجود خواهد آورد و آنها را از هم جدا خواهد ساخت. جامعه‌ای که محور فکری واحد و

عقیده‌ای واحد، نداشته باشد و افراد آن به صورت دسته‌های گوناگون بر محور یک سلسله عناصر غیرارادی گرد آیند، وحدت اجتماعی نخواهد داشت زیرا مسیر زندگی انسان را فکر و عقیده تعیین می‌نماید نه عوامل غیرارادی مثل زبان و نژاد و امثال اینها.

و اگر روزی در میان یک ملت هم نژاد و هم خون و هم زبان، پیوند معنوی و اتحاد در عقیده به وجود آید، از میان رفتن این عوامل، ضربه‌ای بر اتحاد و ملیت آنها وارد نمی‌آورد.



*** پیامبر گرامی (ص) افتخار به اقوام گذشته را کارپست خوانده و مردمی را که به این گونه امور اشتغال می‌ورزند به «جُعل» تشبیه می‌کرد.**



این جا است که پیشوایان بزرگ بشر که از مکتب وحی الهام می‌گیرند اساس ملیت را وحدت فکر و عقیده دانسته، و افراد آن اجتماع را که از نظر عقیده و فکر وحدت دارند، برادر یکدیگر خوانده‌اند، و شعار آنان را جمله «انما المؤمنون اخوة» تشکیل می‌دهد.

بزرگترین پیشوای بشر حضرت محمد (ص) در سخنان تاریخی خود افراد هر اجتماع را بسان اعضای یک بدن انسانی دانسته که یک وحدت فکری و عقیده‌ای همچون روح واحد بر آنها حکومت می‌کند و

قلوب آنان را به هم پیوند می دهد.^۱

خلاصه عناصر مادی بی روح مانند نژاد، زبان، خون و... که سازنده وحدت فکری و عوامل الهام بخش از درون انسان نیستند، نمی توانند مبنای یک ملیت، اساس یک زندگی مشترک و سازنده یک جامعه واحد که الفت و صمیمیت و هم بستگی کامل میان آنها وجود داشته باشد، قرار گیرند، بلکه افرادی که در پرتو این عناصر دور هم گرد آمده اند، سرانجام بر اثر تضاد افکار و اختلاف تشخیص و تباین هدف، وحدت و اتفاق و هماهنگی خود را از دست می دهند.

اگر پیامبر عالیقدر اسلام (ص) قلوب

گروههای مختلف را به هم پیوند داد و از ملت‌های مختلف که هر کدام دارای نژاد و زبانی بودند، ملت واحد بهم پیوسته‌ای ساخت، و آنها را برادر و برابریک دیگر قرار داد، به خاطر این بود که قبلاً یک وحدت فکری و عقیده‌ای در میان آنان به وجود آورد و مسیر زندگی همه را یکسان و برابر قرار داد و تمام ایده‌ها را به ایده واحد مبدل ساخت.

آفرین بر همت آن اوستاد

صد هزاران ذره را داد اتحاد

(۱) - سفینه البحار ج ۱ ص ۱۳.



امام خمینی مد ظله العالی:

ملت عزیز با اینکه هیچ کس و هیچ کشوری از او حمایت نظامی نکرد و در دست خودش هم هیچ چیزی که بتواند مقابله کند با قدرت شیطانی محمدرضا، نداشت الا ایمان راسخ به مکتب، قیام کرد و در ۲۲ بهمن نظام فاسد شاهنشاهی را شکست و نظام مترقی اسلامی را برپا کرد.

۶۰/۱۱/۱۵

* * *

۲۲ بهمن باید سرمشق ما باشد در طول زندگی و برای نسل‌های آینده که همه آنها ۲۲ بهمن را که غلبه ایمان بر کفر و الله بر طاغوت و اسلام بر کفر بود، باید حفظ کنند و بزرگ بشمارند.

۵۹/۱۱/۲۴